

کاپیتان و دوشنبه

۴



■ نویسنده: سمیه کاظمی حسنونند
■ ناشر: پردیس دانش

«کاپیتان و دوشنبه» نوشته سمیه کاظمی حسنونند نویسنده بروجردی شامل پانزده داستان است که با ضرباهنگی تند و روایت خطی از بی‌اعتمادی و قساوتی می‌گوید که در تاروپود زندگی شخصیت‌ها تنیده شده است. گویی آدم‌ها برای رسیدن به آنچه می‌خواهند به زمانی کم و قساوتی بسیار نیازمندند. روایت‌ها اغلب با دیالوگی کوتاه شروع می‌شوند و این سرآغازی است برای قدم گذاشتن در دنیای وهم‌آلود و تیره آدم‌ها...

من عقیل هستم

۵



■ نویسنده: ایرج بلوچی
■ ناشر: نودا

مجموعه داستان «من عقیل هستم» نخستین کتاب ایرج بلوچی داستان‌نویس بندرعباسی است. این مجموعه شامل ۲۲ داستان است. داستان‌های کتاب در جغرافیای هرمزگان اتفاق می‌افتند. نویسنده با استفاده از فضای جنوب و کلمات منحصر به فرد بندرعباسی به خلق آثار خود پرداخته، نثری روان و موجز و شخصیت‌هایی قابل لمس و نگاه منتقدانه نویسنده به فرهنگ جنوب از ویژگی‌های اصلی داستان‌هاست.

پرسه‌گرد

۶



■ نویسنده: ناصر قادری
■ ناشر: آگه

«پرسه‌گرد» مجموعه داستانی متشکل از نوزده داستان بسیار کوتاه با حال‌وهوایی مردانه است؛ مردانی که یا خود روایتگر گریزشان از آدم‌ها و خاطره‌ها هستند و یا راوی داستان بهانه‌ای را دست‌آویز بیان گریز آنان قرار داده است. این داستان‌ها به لحاظ زمانی گسترده وسیعی را دربرمی‌گیرند و نیز بازگوکننده قصه‌ی ساکنین سطوح طبقاتی متفاوتی از جامعه هستند.

مسئله زبان چهارمین مولفه داستان‌های «عشق‌نامه ایرانی» است. ابعاد زیادی را برای چگونگی شرح و بسط زبان در داستان می‌توان نام برد و آن قدر می‌توان روی این موضوع ریز شد که خودش مقاله‌ای مفصل می‌طلبید. اما در میان همه آنها دو چیز است که از سر تکنیک شخصی نویسنده زاییده می‌شود و هنرمندی‌اش را می‌تواند ثابت کند. یکی لحن و دیگری استعاره است. لحن را همان تکنیک القای حرف ناگفته از طریق زبان می‌دانیم و استعاره را روشی که به طریقتی زاهدانه می‌ماند و به کمک آن می‌توان ظرافتی آفرید که درک مفهوم را برای مخاطبش آسان می‌کند. از این منظر ما با نویسنده‌ای کاربلد روبه‌رو هستیم که قبلاً در رمان «بند محکومین» اثبات کرده بود کارش را به خوبی بلد است. اما تفاوت مجموعه «عشق‌نامه ایرانی» در این است که نویسنده علاوه بر همه این نکات در هر داستان با زبان و گویش‌های بومی نیز روبه‌رو است: کردی، ترکی، لری و گویش‌های دیگر. فرم روایت از دیگر مولفه‌های بارز این مجموعه است. در هر داستان با یک فرم خاص از روایت طرف هستیم. منظور از فرم در اینجا حالات هم هست. درواقع هر راوی علاوه بر انجام وظایفی که جهان داستان بر عهده‌اش گذاشته است، مثل نشانه‌گذاری و فصل‌بندی، توجه به زمان و جای هر چیز، به نوعی خاص از دیدگاه دچار است که تنها در جهان رو به جلو و حرکت آدمی قابل انطباق است. راوی حسود، راوی خنیاگر، راوی محکوم و... راوی‌هایی از جنس زمان، در کنار اینها وجود فرم‌های نمایشنامه‌نویسی و فیلم‌نامه‌نویسی هم قرار گرفته‌اند که انصافاً نوشتن از این دریچه سخت است؛ اما خانجانی به خوبی از پس‌شان برآمده است.

جدا از آنچه گفته شد، مجموعه داستان «عشق‌نامه ایرانی» به واسطه زبان، ماجراها، تاریخ و عشق قابلیت خوانده‌شدن توسط هر قشری را دارد. فهمیدن داستان‌ها کار دشواری نیست و غرق‌شدن در احساسات شخصیت‌ها و همذات‌پنداری با آنها ساده است. اما همین مجموعه اگر به درستی توسط خواننده کالبدشکافی شود، به مانند بوطیقای است که اساس داستان مدرن را درس می‌دهد و لذت خوانش داستان‌ها را دوچندان می‌کند.



مجموعه داستان «عشق‌نامه ایرانی» به واسطه زبان، ماجراها، تاریخ و عشق قابلیت خوانده‌شدن توسط هر قشری را دارد. فهمیدن داستان‌ها کار دشواری نیست و غرق‌شدن در احساسات شخصیت‌ها و همذات‌پنداری با آنها ساده است. اما همین مجموعه اگر به درستی توسط خواننده کالبدشکافی شود، به مانند بوطیقای است که اساس داستان مدرن را درس می‌دهد و لذت خوانش داستان‌ها را دوچندان می‌کند

این دوازده داستان هربار خواسته به اثبات برساند همیشه آدمی هست که کمتر از قبلی باشد. وقتی داستان اول را می‌خوانید به خودتان می‌گویید مگر آدمی به بیچارگی این لوازم التحریر فروش هم هست تا اینکه داستان دوم را می‌خوانید و می‌بینید که هست این هم نمونه‌اش، بعد همین‌طور که دوباره و دوباره این جمله را بعد از هر داستان می‌گویید می‌بینید که خانجانی یکی‌ل‌ترش را برایتان رو کرده تا به آخرین داستان که نامش «مردی که می‌سوخت» است می‌رسید. انگار این آخری خودش است. خودش که سال‌ها به آزارش پرداختند و برای یک کتاب تا می‌توانستند پشت ممیزی‌ها نگه‌اش داشتند، در این میان از بی‌احترامی و اخبار دروغ هم درباره‌اش کم نگذاشتند و مجبورش کردند در آتشی بسوزد و دم زنند. اما آدمی که ققنوس نیست از آتش دوباره متولد شود. آدمی یک‌جا طغیان می‌کند علیه خودش، جامعه‌اش، اندیشه‌اش، ناملایمتهایی که به او شده است، اما اگر این طغیان هم، راه به جایی نبرد، آن وقت چه چیزی به وجود می‌آید؟ آن وقت آدمی زاییده می‌شود که به معنای واقعی کلمه له‌شده‌ترین موجود روی زمین است.

سومین مولفه، هستی‌شناسی جهان داستان‌ها است. جهان هر شخصیت به مثابه یک دنیای واقعی و قابل لمس، برای همین، همه ماجراها واقع‌گرایانه است. رویدادها آشنا هستند، و جغرافیا علی‌رغم گستردگی‌اش ملموس، همچنین زمان و مکان‌ها عجیب و غریب نیستند و قابل تجربه، اما چگونگی تنظیم همه اینها با مسئله آدم‌های له‌شده گویی به دنبال درک و یافتن پرسش‌هایی هستند که مفهوم تمام این چیزهای قابل لمس و تجربه را بخواهد کاوش کند. پرسش‌هایی که ناگفته در ذهن مخاطب موج می‌زند: آیا نتیجه شیوه را توجیه می‌کند؟ مثل کاری که در داستان «گول‌نیشان» سرباز کرد می‌کند. آیا تنهایی یک انسان که دوست دارد کسی دوستش بدارد جرم است؟ مثل داستان «قاتل بی‌مقتول». آیا تحمل ناعدالتی و بی‌توجهی دیگران یک حماقت است؟ مثل داستان «مردی که می‌سوخت». پاسخ به این پرسش‌ها یعنی هستی‌شناسی آدم‌هایی که تنها دارایی‌شان همان امکانات بشری است که با آن خلق شده‌اند.

تثلیث شهر و فرهنگ و عشق

«عشق‌نامه ایرانی» به روایت کیهان خانجانی

خیلی از نویسندگان ایرانی بیماری «شور گریز» دارند، مُسری است، من هم دچارش هستم. اولین سفرم در نوجوانی به همراه بچه‌محل‌هایم در پارک نیکم‌رام رشت، با وانتی بود که دوستم از پدرش دزدید و بدون گواهینامه رفتم تهران، زیر میدان آزادی عکس انداختیم برگشتیم!

سفر دومم زمانی بود که شاعر محبوبم، مهدی اخوان ثالث از دنیا رفت و رفتم توس سر خاکش. شیفته تاریخم، به‌ویژه اگر تبلور یافته باشد در آیین، مکان، پوشاک، خوراک، موسیقی، ترانه، رقص و... البته با اینکه هر چیزی ماده خام داستان است، اما وظیفه ندارد که از تمدن و فرهنگ و فولکلور پاسداری کند، پس تاریخ و جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی کارشان چیست؟! وظیفه داستان به‌وجودآوردن امر زیبایی‌شناسانه است و اگر امر زیبا را ایجاد هارمونی (مثلاً در نقطه تلاقی آزادی و تاریخ) بدانیم، ممکن است در یک موسیقی و ترانه و رقص بومی متبلور شود، با یک عشق یا با یک مرگ.

در داستان‌های «عشق‌نامه ایرانی» مضمون‌های مختلفی (مرگ، سیاست، نمایش، نظامی‌گری، فقر، خرافه و...) بر یک نوع فرهنگ

(تهرانی، کردی، جنوبی، بختیاری، اصفهانی، گیلانی و...) و یک نوع عشق (همسر، معشوق، هنر و...) «تا» می‌خورند. عشق هم از سوژه‌های ازل-ابدی است. احسن القصص یک تثلیث عشقی است. «تا» خوردن در ادبیات، مقوله‌ای صرفاً فرمی نیست، بحث زمینه یا بافتار است. در داستان یوسف و زلیخا برادرکشی و قدرت در کنار تثلیث عشقی وجود دارد. البته داستان‌هایی داریم که عاشقانه است و روی چیزی «تا» نخورده، ایرادی نیست، اما این داستان‌ها خلاق نیست، داستان خلاقه حتماً بر چیزهای دیگری به غیر از مضمون کلی‌اش «تا» می‌خورد و به دور خوانش و به زیرلایه می‌رسد. این داستان‌ها را در دوره‌های مختلفی نوشتیم، برای کنار هم قرارگرفتن، برخی بازنویسی شدند. زمانی که به میانه گردآوری این مجموعه رسیدم، متوجه شدم که چنین پروژه‌ای را صادق هدایت کار کرده است، اما به صورت داستان‌های منفرد در کتاب‌های مختلف. جالب اینکه او از شهرهای مختلف ایران داستان نوشت که بسیاری‌شان بر عشق «تا» می‌خورند: «داش آکل» (شیراز)، «زنی که مردش را گم کرد» (مازندران)، «حاجی مراد» (همدان)، «گرداب» (شاه‌عبدالعظیم)، «سگ ولگرد» (میدان ورامین)، و حتی «سامپینگ» (هند)، «کایتا» (فرونت صربستان)، «آینه شکسته» (باغ لوکزامبورگ و لوناپارک).

بسیاری از نویسندگان ایرانی بیماری «شور گریز» دارند، مُسری است، از صادق هدایت گرفته‌اند.